

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی کاوه آهنگر
فرستنده: جاوید
۰۸ جنوری ۲۰۱۹

کاوه آهنگر

۱

اشخاص

کاوه	آهنگر
بهرام	بزرگترین پسر کاوه
فرخ	جوانترین پسر کاوه
پیروزه	زن کاوه
قباد	کله پز
نوشافزین	دختر قباد
پرویز	یکی از سر کرده های کوهستانی ها
سنگین	روستائی
ضحاک	پادشاه غاصب
خسرو	یکی از میهن پرستان
شهربان	
وزیر دربار	
جارچی	
سردبیر	
نقاره چیان	
پسر های کاوه، مردم شهری و کوهستانی، سپاهیان، دژخیمان، درباریان.	

پرده اول

بازار آهنگران. کله پزخانه قباد.

بین مشتریها پرویز و سنگین دیده می شوند. قباد به مشتریها خدمت می کند.
در بازار ساعت استراحت است. آهنگران، از آن جمله یازده پسر کاوه، در پیش آهنگرخانه های خود نشسته می
خورند، می نوشند و صحبت می کنند. در این ضمن نوشافرین آمده به پدر خود کمک می کنند.
جوانها سرود می خوانند .

آن سلسله مو آید اگر بر سر بازار
بازار شود از نفسش تازه چو گلزار
کمان دارد ز ابرو
کمند آرد ز گیسو
شکر در خنده او

به پیشش خم شده سرها ز هر سو
بُت ما جادو است، البته جادو
ای سلسله مو، سلسله مو، از این سو گذر کن
ما هم عاشقیم ، به ما هم نظر کن
به دل مهر تو داریم
ز عشقت بی قراریم
پرستاران یاریم

برای دیدنت در انتظاریم
اگر فرمان دهی جان می سپاریم
می آید و چشمش بود از شوق ظفر مست
برهمن این شهر همین است، همین است
نگاهش دل رباید
کلامش جان فزاید
خرامش غم زداید

به اینسان بت ، گرانجانی نشاید
به هر قصدی که آید گو بیاید!
ای گیسو کمند، ابرو کمان، تو ما را مترسان
سر می طلبی، آمده بستان!
به دل مهر تو داریم
ز عشقت بی قراریم
پرستاران یاریم

برای دیدنت در انتظاریم
اگر خواهی دوصد جان می سپاریم

پرویز

بهتر از هرکس به دنیا می پزد این مرد مغز

سنگین

ای برادر او خودش هست آدمی بسیار نغز
هر زمان با اسب خود باری به بازار آورم
آمده از مغز و شوخیهایش لذت می برم
بذله گو، مهمان نواز و کاردان و پر کمال

پرویز

پس چنین دختر، چنین زیبا گهر بر وی حلال!

سنگین

آری .. از وی مردمی و مهربانی دیده اند
مردمان او را از این رو "پاکدل" نامیده اند

به قباد

ای قباد پاکدل، چیزی بخوان!

قباد

بگذارمان!

پرویز

جان من ممنون بکن

دیگران

آری، بخوان

حتماً بخوان!

قباد بعد از کمی غمزه، یک طبقه مغز پخته را برداشته با حرکات و اشاره ها مشغول خواندن می شود.

قباد

نرم و شیرین و جوان است این مغز
بهترین مغز جهان است این مغز
مغز پختن هنر نغز من است
نعمت و حرمت از مغز من است

مشتریها

کار دنیا به مراد است، مراد
مغز با مزه زیاد است، زیاد
بهترش مغز قباد است، قباد
خوشرش مغز قباد است، قباد

قباد

مغز اگر تازه بود، یار خورد
بامی و چنگ و دف و تار خورد
نکند نفرت و بسیار خورد
مغز اگر گنده بود، مار خورد!

مشتریها

کار دنیا (تا آخر)

قباد

هر که بی مغز بود انسان نیست
مغز پختن به جهان آسان نیست
مغز سمبوسه و بادنجان نیست
این هنر لایق هر نادان نیست

مشتریها

کار دنیا (تا آخر)

قباد

هر کسی مثل من اُمُخَّتَه شود
مغز با یک پُف او پُخَّتَه شود
لب به لب از مزه اش دُوخَّتَه شود
مغز خامان همه جا سُوخَّتَه شود

مشتریها

کار دنیا (تا آخر)

فرخ

یک سخن از تو شنیدن به جهان می ارزد
یک نَفَس با تو - به گلزار چنان می ارزد

نوشافرین

با تشکر دهم این قیمت نالایق را
گر بدانم که وصالت سر و جان می ارزد

فرخ

بمان پیوسته چون جان، ای بت مهر و به پهلویم
زموی خود بیفشان سنبل خوشبو به پهلویم
به چشمت چون بدوزم دیده از خود بی خبر گردم
تصور می کنم بنشسته یک آهو به پهلویم

هر دو با هم

همین را خواهیم از دنیا که وقت کار و آسایش
تو باشی دوش بر دوش من و پهلو به پهلویم
ادامه دارد